



نرگس عاشوری

خبرنگار

«زنانی با گوشواره‌های باروتی» درباره یک زن عراقی خبرنگار جنگ با نام نور الحلی است. قصه این مستند با سر زدن او به خانه‌ای در خط مقدم جنگ با داعش آغاز می‌شود. خانه‌ای تحت مراقبت نیروهای عراقی که در آن از خانواده‌های داعشی نگهداری می‌شود. زنانی که همسران شان یا در جنگ کشته شده یا از میدان جنگ به دیگر کشورها گریخته‌اند و حالا آنها مانده‌اند و فرزندانی که در شرایط سخت معیشتی و بهداشتی منتظر فروکش کردن خمپاره‌ها هستند تا به اردوگاه آوارگان پناه ببرند. رضا فرهمند به موازات به تصویر کشیدن شرایط نامناسب و همدلی برانگیز آنها سراغ جنایت داعش در «کوجو» می‌رود. شهری که تمام مردانش قتل عام شده‌اند و از میان زنان، گیس سپیدان شان کشته شده‌اند و بقیه به بردگی جنسی کشیده شده‌اند. سه دختر ایزدی و کودکی که از این فاجعه جان به در برده‌اند و به آلمان مهاجرت کرده‌اند برش‌هایی اگر چه کوتاه و گریخته اما تأثیرگذار از تجربه تلخ شان را در ویرانه‌های این شهر متروکه روایت می‌کنند. پس از شنیدن این فجایع وحشتناک، مخاطب با حقیقتی تکان دهنده در کمپ خانواده‌های داعشی حاضر در اردوگاه اسرا مواجه می‌شود جایی که هیچ نشانی از پشیمانی برای حمایت از داعش در تفکر و نگاه زنان داعشی وجود ندارد و از عملکرد همسران شان حمایت می‌کنند. به بهانه اکران این مستند در گفت‌وگویی با رضا فرهمند (کارگردان)، مرتضی شعبانی (تهیه‌کننده) و کیومرث محمد چناری (صدابردار) درباره «زنانی با گوشواره‌های باروتی» صحبت کرده‌ایم که علاوه بر کسب جایزه بهترین فیلم بین‌الملل، بهترین کارگردانی در بخش فیلم بلند، بهترین کارگردانی در بخش آوینی و بهترین صدا در جشنواره سینما حقیقت، حضور موافقی در جشنواره‌های بین‌المللی داشته است. این مستند در شرایطی این روزها در گروه هنرو تجربه به نمایش عمومی در آمده که دیگر مستندتسین شده رضا فرهمند با عنوان «نت‌های مسی یک رؤیا» در انتظار اکران است. مستندی با موضوع کودکان «برموک» سوریه (بزرگترین محل زندگي فلسطينيان) که در پی جنگ به طور کامل خانه‌هایشان از بین رفته است.

■ «زنانی با گوشواره‌های باروتی» در چه روزهایی ساخته شد. پیش از ساخت جقدر با فضای عراق آن روزها آشنا بودید؟

مرتضی شعبانی (تهیه‌کننده): آخرین روزهای داعش بود. موصل آزاد شده بود و فقط تل‌عفر مانده بود و عیاضیه و حویجه. می‌دانستم روزهای آخر داعش است و فرصت کم. به رضا فرهمند گفتم برای تحقیق برو اما تیم تولید را همراهت ببر.

رضا فرهمند (کارگردان): برای «نت‌های مسی یک رؤیا» یک دوره پیش تولید رفته بودیم اما برای «زنانی با گوشواره‌های باروتی» آقای شعبانی گفتند برو، خودت را پیدا می‌کنی. اولین بار بود به عراق می‌رفتم و اولین بار بود که با فضای جنگ مواجه می‌شدم. وارد بغداد که شدم گفتم اینجا که خبری نیست آرام آرام که جلو رقیم یکهو خود را در میدان نبرد دیدم.

■ باتوجه به سابقه کاری‌تان و علاقه‌تان به مشکلات زنان و کودکان احتمالاً پیش از ورود به میدان جنگ داعش سوژه برایتان مشخص بود.

فرهمند: بله. پیش از این در حوزه زنان و کودکان کار کرده‌ام و شاخک‌هایم نسبت به موضوعات مرتبط به آنها تیزتر از مسائل مرتبط با مردان است. می‌دانستم درباره زنان در عراق کار نشده و اساساً موضوع زن نابویی بزرگ در آن موقعیت عراق و داعش بود. مستندی با موضوع مستقیم زنان داعش و فضای آزادانه گفت‌وگو با آنها وجود نداشت.

■ و البته اینکه قهرمان مستند هم یک زن است. فارغ از زنان ایزدی، شخصیت نور خودش کنش و جذابیت زیادی برای همراهی مخاطب دارد.

فرهمند: به اولین خط مقدمی که به شهر تل‌عفر نزدیک بود رسیدیم، همان شب نورالحلی را دیدم. یک خبرنگار زن تنها بین ۴۰-۵۰ خبرنگار مرد. آن هم در منطقه‌ای که جنگ جدی بود. یک زمانی جنگ اتفاق می‌افتد، داعش می‌رود عقب، نیروها تثبیت می‌شوند و بعد خبرنگارها وارد می‌شوند اما نور جزو خبرنگارهایی بود که در دل جنگ حضور داشت و همزمان با نیروها جلو می‌رفت. با وجود اینکه قبل از رفتن به منطقه در ذهنم پیش زمینه‌ای راجع به خبرنگار مردی به اسم سید مرتضی داشتم و می‌خواستم با او کار کنم اما آن شب تمام ماجرا بردگشت. همان شب با خانم نورالحلی گفت‌وگو کردم و ایشان قبول کردند که با ما همکاری کنند. با وجود اینکه وسایلمان کامل نبود اما تصمیم گرفتیم با همان وسایل،

جریان شده‌اند؟ تفکرشان نسبت به این جریان چیست؟ چه روزگاری را گذرانده‌اند و... همین پرسش‌ها و کنجکاوی‌ها برایتان جذاب بود یا از ابتدا دنبال مطرح کردن موضوعات دیگری بودید.

فرهمند: در چنین فضایی مهم‌ترین چیز برایم مسائل انسانی است و سؤالاتی که مطرح می‌شود در همین حوزه است. از طرف دیگر قرار نبود فیلم سیاسی بسازیم. قرار نبود بینم که داعش چرا اینگونه رفتار کرده، چه روزگار سختی داشته و مشکلات ایدئولوژیکی‌شان چیست؟ از همان اتفاق ابتدای فیلم فهمیدم که حضور نور هم در این فضا برای خیر گرفتن و پاسخ به این کنجکاوی‌ها نیست. از همان صحنه‌ای که نور وارد خانواده داعشی شد و برای ایجاد فضای آرامش و شرایط زندگی برای آنها بحث و جدلی بین او و نیروهای ارتش در گرفت، از همان جا احساس کردم «نور» آدمی است که فقط برای خیر گرفتن نیامده، قلبش مستقل از شغشش نسبت به مسائل انسانی تحریک می‌شود؛ قلبی که زخم خورده همین آدم‌هاست. برادرش کشته شده، پسر عمویش را کشته‌اند اما باز دلش برای همین آدم‌ها می‌تپد و نسبت به آنها ترحم دارد و این یعنی اینکه از مرحله خبرنگاری عبور کردی و وارد مرحله بالاتری شدی که دیگر ایدئولوژی برایت مهم نیست آنچه برای اهمیت دارد انسانیت است. شعبانی: نور دشتشان را می‌گیرد، به آنها کمک می‌کند و در شرایط سخت جنگ تلاش می‌کند تا نجاتشان بدهد. زن داعشی دست او را گرفته و التماس می‌کند که همانجا کنارشان بماند، می‌گوید تو که باشی خیال ما راحت‌تر است.

فرهمند: بعد از دیدن این صحنه خیالم راحت شد که می‌توانم این آدم را مستقل از اتفاقات بک‌گراند زندگی‌اش با این زن‌ها مواجه کنم و سرنوشتی که برای یک زن بر اثر جنگ اتفاق افتاده را بررسی کنم. شخصیت نور خیلی کمک کرد، به این دلیل که اگر می‌خواستیم حرفی بزنم باید از روزنه نگاه نور می‌گفتم. برای این حرف ها نمی‌خواستیم دیالوگی بنویسم یا برنامه‌ای از پیش تعیین شده داشته

فهمند: بله برادر و پسرعمویش به دست داعش کشته شده‌اند. ماجرا این بود که از یک جایی احساس کردم این جنگ دیگر بس است و باید وارد فضای دیگری شویم. همین جهت‌گیری به‌صورت بداهه باعث شد این اتفاق بیفتد. ورود به کمپ بازماندگان داعشی و روستای کوجو کار راحتی نبود. مدیر تولیدمان آقای (مصطفی) سیفی تلاش زیادی کرد. آقای شعبانی هم از ایران کلی حمایت کرد که راه باز شود تا بتوانیم وارد کمپ شویم.

■ و با این مستند برای اولین و آخرین بار برای ضبط گزارش تصویری یک گروه وارد کمپ زنان و کودکان داعشی شده، آقای شعبانی این مسیر را چطور برای گروه باز می‌کردید؟ حمایت ارگان و سازمان خاصی را داشتید؟

شعبانی: در این جور مواقع تجربه و حضور چند ساله ما در منطقه کمک‌مان کرد. با شروع بحران ما خودمان را به عراق رسانده بودیم و مسلماً طی این مدت رفقای بسیار زیادی پیدا کردیم و اعتماد متقابل ایجاد شد. حضور مستمر سه ساله (۹۳ تا ۹۶) عمر کمی نیست برای اینکه خودمان را به یک مجموعه ثابت کنیم و بگوییم ما هم مثل شمایم، دغدغه‌مندیم و آمده‌ایم که کمک تان کنیم به نحوی که تصویرشان این نباشد که آمده‌ایم فیلم‌مان را بگیریم و برویم؛ بلکه باید این را حس می‌کردند که ما آمده‌ایم که باری از روی دوش آنها برداریم. بحران تمام شده اما این رفاقت و دوستی ادامه دارد.

■ موضوع زنان داعش کنجکاوی برانگیز و تحریک‌آنان پر از سؤال است. مخاطب می‌خواهد بداند که چطور وارد این

چون نسل شان از بین رفته بود، خیلی مراقبان بودند و با ماشین تردد نمی‌کردند. این محدودیت‌ها باعث نشد که عمق فیلم از بین برود و دلیلش همراهی نور بود. نگرانی‌ای بابت او نداشتم، راحت و آسوده‌اش می‌گذاشتم تا در فضای آن آدم‌ها جاری شود. فکر نمی‌کنم حتی یک بار هم مجبور شده باشم که برای او دیالوگ بنویسم. با هم گفت‌وگو داشتیم اما اینکه بخواهم دیالوگی در دهان او بگذارم اصلاً وجود نداشت؛ یک خبرنگار حرفه‌ای بود. این جسارت و در عین حال انسان بودنش خیلی مهم بود. در عین حال به‌عنوان فیلمساز این نکته برایم مهم بود که داریم از یک زن در کشوری الگوسازی می‌کنیم که براحتی نمی‌توان با زنان حرف زد. این طور نیست که شما یک زن حرف بزنید. هزار ماجرا و قصه دار.

شعبانی: عراق از نگاهی که جهان عرب به زن دارد مستثنی نیست. شما نمی‌توانید یک همسر شهید پیدا کنید و با او گفت‌وگو کنید.

فرهمند: فکر می‌کنم به هدف‌مان رسیده‌ایم و بدون شعارزدگی یا اینکه مخاطب احساس بدی داشته باشد براحتی سوژه را می‌پذیرد و با نور همراهی می‌کند.

■ با توجه به اشاره شما به جایگاه زنان در این کشورها و فضای بسته و تندروری در عقایدشان عجیب به نظر نمی‌رسد که ازل این فضا چنین تفکری بیرون بزنند و همان‌طور که در این مستند می‌بینیم زنان داعشی همچنان آن باور را درست بدانند و جلوی دوربین آزادانه از آن دفاع کنند.

شعبانی: استضعاف که فقط مادی نیست، معنوی است، فرهنگی هست و... اینها فقط خودشان را دیده بودند اما حالا که با ندای جدید آشنا شده‌اند پی برده‌اند که چه زندگی بدی داشته‌اند. این تغییر نیازمند زمان است. الان که بچه‌ها سراغشان رفته‌اند می‌گویند بخشی از آنها از داعش کاملاً بریده‌اند، می‌گویند فریب خورده‌اند و در فضای بسته‌ای بوده‌اند و نتوانستند به چیز دیگری فکر کنند. اقا رضا (فرهمند) زمانی سراغ آنها رفته که تازه از دل ماجرا بیرون آمده‌اند. قشنگی این مستند به همین است که براحتی اعتقادشان را به زبان می‌آورند و اقتدر جلوی دوربین احساس امنیت دارند که کسی کاری به آنها ندارد. هم رفتار نور انسانی است و هم عراقی‌ها که کاری به این زن و بچه ندارند در صورتی که در همین مستند سه خانم ایزدی توضیح می‌دهند که وقتی داعش کوجو را تصرف کرد جلوی چشم‌شان بچه‌ای را کشته و مادر را مجبور کرده است که گوشت او را بخورد. در واقع ما شاهد تقابل نگاه انسانی نور و تفکر غیرانسانی داعش هستیم.

■ ولی به نظر می‌رسد قدری با احتیاط به این سه زن ایزدی کوجو و پلاهایی که سرشان آمده نزدیک شده‌اید، اگر چه مخاطب از ناتمام ماندن صحبت‌ها و حق‌گریه‌شان تا حدودی حس می‌زند که چه فاجعه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. دلیل پرهیز از پرداختن به جزئیات قصه آنها ارتباط نگرفتن با آنها بود یا کمبود زمان؟

فرهمند: چند دلیل داشت. اول اینکه پدرشور آن دو خانم شیخ کوجو بود. ایشان در خلوت و بصورت محرمانه به ما گفتند که شرایط روحی این دو خیلی خراب است، مراقب باشید که اذیت نشوند. بعد از حمله داعش همسرانشان را ندیده بودند و گمان‌شان این بود که گم شده‌اند. آن سوی مدرسه‌ای که در مستند هم می‌بینید، یک گور دسته جمعی بود. شیخ به ما گفت که همه‌شان همانجا هستند اما به این سه زن واقعیت را نگفتم، از من هم

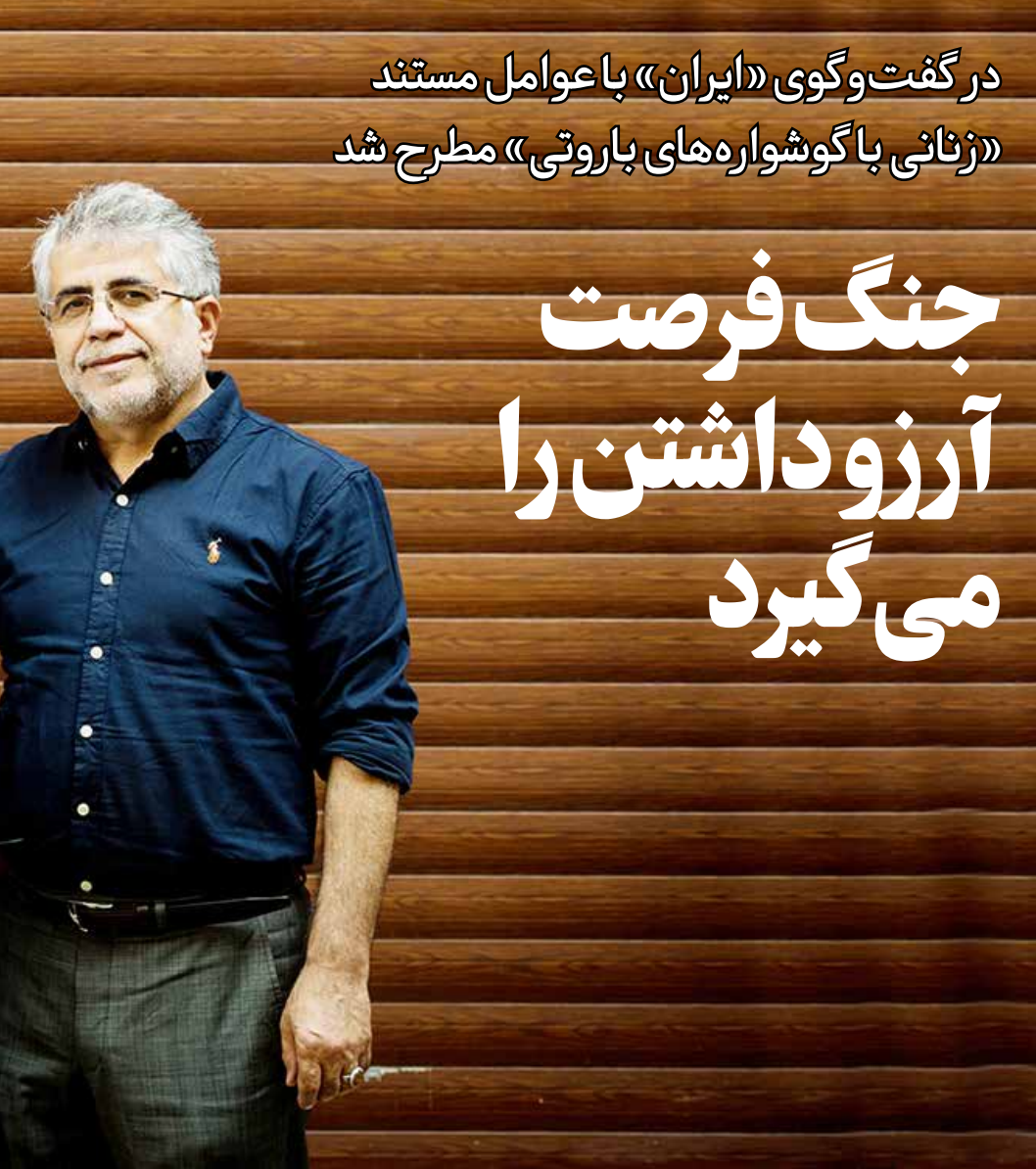
قول گرفت به آنها چیزی نگویم چون به گفته شیخ همین که می‌فهمیدند تازه شروع مصیبت بود. ضمن اینکه من خودم هم کمی محتاط بودم. آنها با حضور در فضای مدرسه که آن جنایت عظیم اتفاق افتاده بود بدون هیچ حرف و سؤالی حالشان دگرگون شد و توان کنترل گریه‌هایشان را نداشتند. قصدم این بود که اول روایت آنها را بشنوم و بعد تصویربرداری را شروع کنیم اما تا وارد آنجا شدیم، فضا آنها را گرفت. یک بخشی دیگر این به قول شما احتیاط هم به خاطر حجب و حیای زنانه بود.

پیش از ضبط این صحنه وقتی در خانه با آنها حرف زدیم بصورت مشروح همه آنچه اتفاق افتاده بود را برایشان تعریف کردند ولی احساس کردم از لحاظ اخلاقی بهتر است به هر آنچه خودشان می‌گویند قناعت کنم. مضاف بر این از ذهن مخاطب هم شناخت داشتیم، اتفاقات رخ داده در کوجو را در رسانه‌های خبری دنیا چک کرده بودم و احساسم این بود که با وجود این همه اطلاعات دیگر لزومی ندارد بیش از این توضیح بدهیم چون قبلاً درباره آن صحبت شده و همین اشاره کوچک کافی است تا مخاطب درگیرش شود و با

در گفت‌وگوی «ایران» با عوامل مستند

«زنانی با گوشواره‌های باروتی» مطرح شد

جنگ فرصت آرزو داشتن را می‌گیرد



■ تجربه مواجهه با چنین شخصیت‌هایی که به‌خودی‌خود جذاب هستند و اتفاقاً به همان الگوسازی مدنظر شما نزدیک را می‌توانید در کارهای بعدی‌تان استفاده کنید.

فرهمند: قطعاً. اینکه زنان و کودکان را به‌عنوان سوژه‌های مستند انتخاب می‌کنم به این دلیل است که در تجربه‌های قبلی‌ام با مشکلات آنها درگیر بوده‌ام. درباره اینکه زنان داعشی آزادانه حرف‌شان را می‌زنند و از عقاید و رفتار همسرانشان دفاع می‌کنند یک توضیح بدهم. این اتفاق واقعاً بی‌سابقه است. به هر حال ما در ایران زندگی می‌کنیم و متوجه محدودیت‌ها و خطوط قرمز هستیم. خاطرم هست در صحنه‌ای که زنان داعشی را از اتوبوس پیاده می‌کردند یکی از دوستان خطاب به من گفت که وقت خودت را تلف نکن و این صحنه‌ها را بگیر چون اجازه پخش نمی‌دهند. من کار خودم را کردم و در عین حال از آقای شعبانی هم کسب تکلیف کردم. ایشان هم گفت کارت را بکن، خیلی هم خوب است. این آزادی بیان تا جایی که زن داعشی از زندگی با این گروه اظهار خوشحالی می‌کند و آرزو می‌کند به همان دوران برگردد، بخش زیادی‌اش به ریسک‌پذیری تهیه‌کننده برمی‌گردد. در صحنه انتهای فیلم صحنه‌ای که نور با دو زن داعشی نقاب‌دار دعوا می‌کند هم یکی از بخش‌های پرچالش ما بود. کلی سر این صحنه صحبت کردیم، می‌گذاشتیم و برش می‌داشتیم و می‌گفتم خطرناک است، نور قهرمان قصه است و نمی‌شود که با این دو زن بجنگد اما باز هم آقای شعبانی حمایت کردند و گفتند خوب هم هست، قهرمان که نباید همیشه خوب باشد، به هر حال او انسان است و یک جاهایی هم ممکن است رفتارش درست نباشد؛ اتفاقاً همین صحنه‌های ریز باعث شد افکار متنوعی با فیلم ارتباط برقرار کند. در جشنواره فجر و حقیقت می‌دیدم طیفی از مخاطبان با فیلم ارتباط برقرار کرده‌اند که اصلاً متعلق به این فضا نیستند. گروهی در ایران اصلاً برایش مهم نیست چه اتفاقی سر زنان و کودکان سوریه و عراق می‌آید، عجیب اینکه این طرز تفکر در دنیا کمتر است و بیشتر مربوط به کشور ما و حس دیگرمان است که جای بحث‌اش اینجا نیست. اما همین طیف هم با فیلم رابطه برقرار می‌کرد.

■ به صحنه درگیری نور با دو زن داعشی اشاره کردید به نظر من این صحنه کمی ابهام دارد و دلیل دعوا مشخص نیست.

محمد چناری: در صحنه قبلیش نور یک سید ساندویچ برای خانواده‌هایی که تازه به کمپ آمده‌اند تهیه کرده، یکی از آنها را به یک پسر بچه می‌دهد

آن ارتباط برقرار کند.

■ در همین گفت‌وگوهایی که تصویری بود که در این مستند نماینده باشد؟

فرهمند: به لحاظ صحنه‌های ضبط شده من تمام راش‌ها را در مستند استفاده کردم اما خب برخی ماجراها هم بود که در چارچوب و قصه ما نمی‌گنجید. مثلاً با قصه خانمی به اسم ام هنادی آشنا شدیم که فرمانده جنگ بود و با داعشی‌ها می‌جنگید. همسرش توسط داعش کشته شده بود. به‌صورت خودجوش در فیس‌بوک درخواست جذب نیرو داده بود و یک عده هم به‌عنوان سرباز به او ملحق شده بودند. سکانس‌هایش را گرفتم اما استفاده نکردم چون در خدمت روایت این فیلم نبود.

کیومرث محمد چناری (صدابردار): بارها دیدم که آقای سیفی و آقای فرهمند دوربین به دست نشسته بودند. من هم همیشه تجهیزات صدابرداری‌ام آماده بود چون در لحظه کار می‌کردیم و آمادگی‌اش را داشتیم که هر صحنه‌ای را ضبط کنیم. به همین خاطر موردی نبود که کار نکرده باشیم یا در فیلم نیامده باشد.